

بررسی تطبیقی واکنش سیاست خارجی امریکا در برابر انقلاب کمونیستی چین و انقلاب اسلامی ایران

دکتر جمیل حسن پور

دکترای تخصصی روابط بین الملل، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم آباد، خرم آباد، ایران

چکیده

در طی قرن بیستم انقلاب های سیاسی و اجتماعی بزرگی شکل گرفته است که در این میان می توان از انقلاب های بزرگ کمونیستی در روسیه و چین و انقلاب اسلامی در ایران نام برد. همچنین در طی قرن بیستم نظام سرمایه داری به عنوان نظام حاکم بر جامعه جهانی همواره با اینگونه انقلاب ها دچار تنش بوده است، زیرا جهان غرب به رهبری ایالات متحده به عنوان حفظ وضع موجود، چنین انقلاب هایی را به عنوان یک جریان مخالف در برابر خود می دیده است. لذا در این پژوهش، هدف این است که ضمن بررسی تطبیقی دو انقلاب جمهوری خلق چین و انقلاب اسلامی ایران به این سوال پاسخ داده شود که علت خصومت ایالات متحده با اینگونه انقلاب ها چه می باشد، که به نظر می رسد پاسخ آنرا باید در هژمونی این کشور در جهت حفظ نظام سرمایه داری جستجو کرد. اما سوال دیگر این است که چرا پس از گذشت دو دهه از وقوع انقلاب در چین، ایالات متحده دست از اقدام خصومت آمیز بر علیه دولت چین برداشته و حتی در بسیاری از زمینه های سیاسی و اقتصادی در سطح جهانی همکاری می نماید، اما پس از گذشت سه دهه از وقوع انقلاب در ایران، دولت ایالات متحده به جمهوری اسلامی ایران هنوز به عنوان دشمن اصلی خود نگاه می کند، که شاید بتوان علت آنرا در افول ایدئولوژی در عرصه سیاست خارجی چین و تداوم حرکت های ایدئولوژی محور در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران جستجو کرد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، انقلاب کمونیستی چین، ایدئولوژی، هژمونی، اصلاحات سیاسی

شاید بنظر برسد که مقایسه دو کشور ایران و چین به جهت تفاوت های ایدئولوژیکی، فرهنگی و حتی به لحاظ دو مقطع زمانی مورد مطالعه در این پژوهش چندان صحیح نباشد. اما بایستی اشاره داشت اولاً مقایسه دو پدیده متفاوت باعث می گردد که محقق به مجموعه ای از اجزای مشترک دسترسی پیدا نماید که دارای قدرت توصیفی زیادی هستند. و دوم اینکه برای درک واقعی سیاست خارجی کشورهای جهان سوم بویژه آنهایی که از عناصر قوی فرهنگی و هویتی برخوردار هستند شاید بهتر باشد که به مطالعه سیاست خارجی این کشورها و از جمله جمهوری اسلامی ایران در قالب مطالعات تطبیقی پرداخت. (مارش و اسنوکر، ۱۳۸۴: ۲۹۶) لذا در سایه تحلیل مقایسه ای است که تعدادی از شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و محیطی بررسی می شود و طبقه بندی های قابل مقایسه پدیده های سیاسی بدون توجه به موقعیت جغرافیائی آنها مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۷)

اما در یک مقایسه تطبیقی این پرسش به ذهن می رسد که اول اینکه علت خصومت و تقابل ایالات متحده آمریکا در برابر انقلاب های کمونیستی چین و ایران را باید در کجا جستجو کرد؟ دوم اینکه چگونه ایالات متحده و چین پس از گذشت دو دهه توانستند از در دوستی وارد شوند و امروزه نه به عنوان یک دشمن بلکه به عنوان یک رقیب و حتی در برخی موارد به عنوان همکار جهانی عمل نماید اما در ایران با گذشت بیش از سه دهه هنوز روزه های همکاری که هیچ، حتی روزه ای از کم شدن خصومت ها وجود ندارد و سوم اینکه واکنش ایالات متحده پس از گذشت دو دهه در برابر جمهوری خلق چین و در برابر ایران پس از گذشت سه دهه به چه نحو بوده است؟ در این پژوهش برای رسیدن به پاسخ های مذکور، ابتدا به آنچه که درباره مسائل مربوط به چین و انقلاب کمونیستی چین و نحوه تعامل آن با ایالات متحده آمریکا می باشد پرداخته شده است، و سپس بر همین اساس به اهمیت انقلاب اسلامی ایران و نگاه آن بر آمریکا و بالعکس و نحوه برخورد آنها اشاره شده است.

مباحث نظری

هر دو انقلاب کمونیستی خلق چین و همچنین انقلاب اسلامی ایران، با ایدئولوژی های خاص خود بدنبال تغییر شرایط وضع موجود در ابعاد سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی بودند، اما از سوئی دیگر با توجه به حاکمیت بی چون و چرای نظام سرمایه داری و برتری و حاکمیت جهان غرب به ویژه در راس آن ایالات متحده، بایستی گفت که ایدئولوژی های ناشی از انقلاب های مذکور نمی توانسته به مذاق جهان غرب و بویژه ایالات متحده آمریکا خوشایند باشد، و این امر باعث می گردید ثبات هژمونیک ایالات متحده بر هم زده شود، چراکه براساس نظریه ثبات هژمونیک یک کشور دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف می بایست قواعد و رژیم های قدرتمند بین المللی، ثبات و تعادل را حفظ کرده و دیگر کشورها ملزم به رعایت این قواعد باشند. لذا ایجاد و حفظ نظم و قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین الملل بر عهده هژمون می باشد. عبارتی هژمونی می بایست توانائی تضمین امنیت نظام سرمایه داری را در ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی را داشته باشد. چراکه در شرایط فقدان امنیت، فضای لازم برای رشد و توسعه اقتصادی نظام سرمایه داری وجود نخواهد داشت.

در بعد اقتصادی و براساس نظریه های لیبرال، هژمون باید به دنبال ایجاد نظم، قانون و مقررات و مدیریت تجارت بین الملل باشد. و از بعد فرهنگی براساس نظریه آنتونیو گرامشی کشور هژمونی اگر بتواند ارزش های خود را در صحنه جهانی مشروعیت هنجاری ببخشد، لذا بعد رهبری سیاسی آن به راحتی انجام می گیرد و می تواند همکاری رضایت مند سایر قدرتها را به خود جلب کرده و آنها را با سیستم سازگار نماید. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۴۷)

لذا تفاوت های بنیادین در ماهیت فلسفی و ارزشی بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین که دربر گیرنده تفاوت های فلسفی، ایدئولوژیک، برخورداری از تاریخ معاصر متفاوت، وجود یک قدرت جهانی در برابر یک قدرت منطقه ای، سیاست های تجدید نظر طلبانه در برابر سیاست حفظ وضع موجود، اقتصادی در حال توسعه در برابر اقتصادی پیشرفته و قانون حکومت مدار در برابر حکومت خود رای، همگی باعث گردیده که این اختلافات به سطح رقابت ها و خصومت در زمینه سیاستها و استراتژی های نظامی و اقتصادی سوق داده شود.

اما درخصوص برخورد انقلاب ایران با ایالات متحده بایستی اشاره داشت که ایالات متحده به جهت بهره گیری از جایگاه ویژه هژمونیک خود در نظام اقتصاد بین الملل، تضمین دسترسی به نفت ارزان و فراوان را بر عهده گرفت که این امر با توجه به اهمیت نفت که در توانمندی ساختار اقتصادی و تولید صنایع کشورهای غرب بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم و در دوره بازسازی اروپا نقش چشمگیری داشته است در کانون توجه اولیه نظام سرمایه داری قرار گرفته است. لذا انقلاب اسلامی ایران از این جهت برای غرب و ایالات متحده که تضمین بخش نفت ارزان منطقه خاورمیانه بوده است، خطرآفرین بوده است که می تواند این ثبات هژمونیک (اقتصادی) ایالات متحده را بر هم زده و معادلات به گونه ای دیگر ایجاد گردد که خوشایند ایالات متحده و جهان غرب نباشد.

اهمیت انقلاب کمونیستی چین

اهمیت انقلاب چین بیش از هر چیز به دستاوردهای ایدئولوژیک آن یر می گردد، بطوری که در سطح بین المللی باید اشاره داشت، هر چند که به نظر مائو دولت کومین تانگ دشمن انقلاب بود. لیکن می بایست تضاد اصلی را در منازعه میان چین کمونیسم با امپریالیسم یافت. البته جنگ سرد در این دوره در شکل گیری محتوای کلی روابط بین المللی نقش عمده ای داشته است بگونه ای که سیاست خارجی چین به شدت رنگ و بوی ایدئولوژیک به خود می گیرد. "بنابراین هنگامی که سعی داریم سیاست خارجی چین در دوره جنگ سرد را بررسی کنیم صحبت از تاثیر جنگ سرد اجتناب ناپذیر است. (Lexian, 2003: 2-3) عبارتی چین زمانی از ایدئولوژی به مثابه ابزار سیاسی استفاده نمود که فضای حاکم بر نظام بین الملل بر اساس نظام دو قطبی بود، و از آنجا که این کشور با ایدئولوژی متفاوت از غرب و نسبتاً متفاوت از شوروی خود را به عنوان نماینده کشورهای جهان سوم می دانست می توانست در استفاده از ایدئولوژی بنا به شرایط زمانی موفق عمل نماید هرچند که در نهایت هم موفقیتی حاصل ننمود. چینی ها در نظام دو قطبی تا حدی موفق بودند که براساس خط مشی های ایدئولوژیک خود حرکت نموده و حتی به اشاعه ایدئولوژی خود در بین برخی از کشورهای جهان سوم مبادرت نمایند، و علت این امر این بود که

در سطح داخلی به لحاظ سیاسی مستقل، به لحاظ اقتصادی خود کفا و به لحاظ نظامی و دفاعی مقتدر و قادر به دفاع از خود بودند. و در سطح بین المللی چینی ها با نزدیک شدن به کشورهای جهان سوم در قالب کشورهای غیرمتعهد بعنوان متحدان خود در برابر ایالات متحده و سپس شوروی قد علم نمود.

ماهیت و عملکرد ایدئولوژی کمونیستی در جمهوری خلق چین

"چین کمونیست را میتوان به یک ساختمان بزرگ ساخته شده از انواع مختلف آجر و سنگ مقایسه کرد که ایدئولوژی چیزی است که اجزاء ساختمانی آنرا نگه میدارد." (Xiaowei) Zheng , 2003:1 و بر این اساس مورخان در ابتدای تاریخ جمهوری خلق چین هرگز نقش ایدئولوژی کمونیستی را در انقلاب ۱۹۴۹ را تکذیب نکرده اند. (Huang, 2003 : 1)

تا پیش از ۱۹۱۱، ساختار عقیدتی و فکری چین مبتنی بر دیدگاه "حفظ وضع موجودی" بود که تحت تاثیر اندیشه های کنفوسیوس و بودا بوده است. اما از این تاریخ به بعد بویژه پس از فردای انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹، تحت تاثیر فرهنگ سوسیالیسم و حتی فلسفه های باستانی نظیر موسیوس و دائوئیسم (لائوتسه) سیاست های این کشور بویژه در زمینه سیاست خارجی تحت تاثیر ایدئولوژی کمونیسم به دنبال تغییر وضع موجود قرارگرفت. حتی در جنبش آموزش و پرورش سوسیالیستی در دهه ۶۰ می توان عنوان کرد که یکی از اهداف این جنبش، بازسازی ایدئولوژی سوسیالیستی و مبارزه بر ضد عقاید سنتی و گرایش به تمایلات تجدید نظر طلبانه بوده است. تا جائیکه کنفوسیونیسیم را به جهت تاکید بر اندیشه هائی نظیر احترام به بزرگترها، تاکید بر دوام خانواده که باعث از بین رفتن روحیه شجاعت در مردم بویژه در بین جوانان و اطاعت می گردید بعنوان مانع بزرگی در راه پیشرفت می دانستند..

بر اساس گفته مائو اندیشه وی کاملاً با سنت های فلسفی چینی که تمام آنها، هماهنگی و آرامش را پایه و اصل و نا آرامی را موقت می دانند، متفاوت است. بگونه ای که "برخی از چین شناسان نو مدعی اند که منطق مائو بر پایه دائوئیسم بوده است." (چان، ۱۳۸۳: ۱۱۷) همچنین مائو در دهمین نشست عمومی هشتمین کنگره در سپتامبر ۱۹۶۲، مفهوم تجدید نظر طلبی را مطرح

می کند و اعلام می دارد که نظام بین المللی زیر فرمانروائی سه نیروی اصلی امپریالیسم، سوسیالیسم و رویزیونیسم قرار دارد. .

در نهایت دکترین بسیار افراطی مائو که در پائیز ۱۹۶۲ پایه ریزی شد در بعد خارجی منجر شد به:

(۱) رویارویی با احزاب کمونیستی خارجی.

(۲) ایجاد رعب و وحشت در میان دولتهای ملی بورژوازی آسیا - آفریقا و آمریکای لاتین

(۳) کاهش اعتبار بین المللی چین به پائین ترین حد در طی دو دهه گذشته. (Directorate Of Intelligence , 2007: I)

در دهه ۱۹۶۰ بویژه در سال های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ سیاست خارجی چین را می توان سیاست " جستجو برای یک نقش جهانی " نام نهاد. بطوریکه در این دهه با جدائی چین از شوروی و شکل گیری کشورهای به استقلال رسیده در سراسر جهان بویژه در آفریقا، چینی ها برای خود بدنبال نقش جدیدی بعنوان رهبر جهان سوم و غیر متعهد و منادی واقعی کمونیسم برآمدند. آنان مذاکرات و سفرهای متعددی بویژه به آفریقا و آسیا انجام دادند که این حاکی از تلاش این کشور برای افزایش نقش جهانی خود و رهبری کشورهای جهان سوم بوده است.

تعهد چین به تبدیل کردن انقلاب فرهنگی به " انقلاب برهم زننده نظم بین المللی " این کشور را درگیر مجادله با تمامی کشورهای مهم جهان کرد. ظرف یک دوره زمانی دوساله، افراط گرایی، اعمال خشونت و فرایند ارائه طرح های غیر عملی برای انقلاب فرهنگی، چین را به کشوری کاملا منزوی، متکی به آلبانی برای برخوردار شدن از حمایت دنیای خارج، تبدیل کرد.

(Directorate of Intelligence , 2007: II)

بررسی سیاست خارجی ایدئولوژیک محور جمهوری خلق چین در قبال ایالات متحده آمریکا

چنانچه از زمان وقوع انقلاب کمونیستی چین ، سالهای ۱۹۴۵ الی ۱۹۵۰ را جدا کنیم می توان سیاست خارجی چین را نسبت به ایالات متحده آمریکا را به دو مقطع تقسیم کرد . مقطع اول ، سیاست خارجی متأثر از ایدئولوژی و مقطع دوم ، سیاست خارجی کمتر متأثر از ایدئولوژی

مقطع اول ، سیاست خارجی متأثر از ایدئولوژی

جنگ کره و درگیری دو کشور چین و ایالات متحده آمریکا بطور مستقیم و غیرمستقیم مسیر شکل گیری روابط این دو کشور را ناقص گذاشت از آنجا که چینی ها تحت تاثیر و ملهم از اندیشه های ایدئولوژیکی مائو خود را ملزم به حمایت از برادران کمونیست خود در کره شمالی می دانستند. لذا می توان گفت که از دهه ۱۹۵۰ چینی ها تحت تاثیر نگرش های ایدئولوژیکی، جهان را به دو اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیستی تقسیم بندی نموده و به جنگ با نیروهای غربی بویژه ایالات متحده آمریکا پرداختند .

هرچند که چین پس از جنگ کره، توجه بیشتری به گسترش روابط با دولت های غیرسوسیالیستی برای فرار از انزوا نشان داد و از ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۸ با سیزده کشور غیرسوسیالیست رابطه غیردیپلماتیک برقرار کرد اما چینی ها معتقد بودند همبستگی نزدیک با شوروی و دیگر کشورهای اردوگاه سوسیالیستی بر علیه اردوگاه امپریالیسم امری الزامی می باشد. در این مرحله چینی ها، دید عمیقی نسبت به کل جهان پیدا کرده و سعی کردند کشورهای بی طرف را به سمت خود جلب نموده و یک جبهه ضدامپریالیستی را بوجود آورند.

در ماههای پایانی سال ۱۹۵۷، سیاست چینی ها دیدگاهی تهاجمی تر به خود گرفت و اعلام داشت که بادهای شرقی بر بادهای غربی تفوق دارند. مائو در نوامبر ۱۹۵۷ خواستار مبارزه بیشتر اردوگاه سوسیالیستی در برابر اردوگاه امپریالیستی بویژه ایالات متحده شد. که یکی از علل آنرا می بایست نخست، در نگرش انقلابی و تجدید نظر طلبانه مائو و دیگر انقلابیون کمونیست همفکرش جستجو نمود. و از سوئی دیگر مائو زمانی سیاست تفوق بادهای شرقی بر بادهای غربی را مطرح نمود که شوروی اولین موشک بالستیک قاره پیمای خود را آزمایش و نخستین ماهواره اش را به فضا پرتاب کرده بود. . بگونه ای که اواخر دهه ۵۰ و با آغاز دهه ۶۰ را می توان از سیاست تهاجمی چین دانست . در این برهه زمانی؛ مائو معتقد به تشدید مبارزه با جهان سرمایه داری بود، زیرا موفقیت شوروی را در اکتشافات فضائی (اسپوتنیک ۱۹۵۷) دلیلی برای پیروزی نهائی سوسیالیسم می دانست.

سیاست خارجی چین از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۶۰ را می توان اینچنین تعبیر کرد: " یک مبارزه با دو مشت " یا یک مبارزه دو جانبه. از یک رو ضدیت با اتحاد جماهیر شوروی که آن را امپریالیسم سوسیالیست می نامیدند، و از سوئی مبارزه با آمریکا بدین خاطر که این کشور به سیاست امپریالیستی خود ادامه می داد..

(Lexian , 2003: 3) در نهایت آنچه از انقلاب فرهنگی نصیب چینی ها شد، شامل ضدیت با دوا بر قدرت شوروی و آمریکا، انزوای سیاسی، استقرار گسترده نیروهای آمریکائی در تایوان ، ژاپن، ویتنام، کره جنوبی، فیلیپین و دیگر نواحی اقیانوس آرام و بعلاوه افزایش تهدید مرزهای شمالی و شرقی چین بوسیله شوروی بود. بعبارتی چین بدون آنکه بتواند با غرب مناسباتش را بهبود نماید، مناسبات خود را با اتحاد جماهیر شوروی به مناقشه کشید.

مقطع دوم ، سیاست خارجی با تأثیر پذیری کمتر از ایدئولوژی

وجه مشخصه این مقطع زمانی که از اواخر دهه ۶۰ و بویژه از آغاز دهه ۷۰ میلادی را شامل می گردد ، در برگیرنده همکاری و ایجاد رابطه با ایالات متحد آمریکا می باشد . برای تغییر در سیاست خارجی هرکشوری کافی است که معیارهائی نظیر: حجم مبادلات و جهت گیری تجارت خارجی، ترویج یا محدود سازی جهانگردی، تعداد گفتگوها و ملاقاتهای سیاسی بین سران کشورها، تعداد ماموریتهای دیپلماتیک، اعزام یا میزان پذیرش دانشجوی، میزان مشارکت و یا عدم مشارکت در سازمانها، پیمانها و ائتلافهای منطقه ای و جهانی. میزان جذب سرمایه گذاری خارجی، تعداد مهاجران و فرار مغزها به خارج از کشور، دریافت و یا اعطای وام و چگونگی برنامه ریزیهای اقتصادی دولت، واز جمله تغییر در نوع نگرش نسبت به کشورهائی که تا مدتها در جبهه تخاصم ایدئولوژیکی قرار داشته اند را مورد توجه قرار دهیم.

پس از مرگ مائو ، دولت های حاکم بر این کشور برنامه های گسترده ای را در جهت لیبرالیزه کردن اقتصاد و فرهنگ خود ارائه داده و در جهت حصول به این هدف از پیوندهای دوستانه با ایالات متحده، اروپای غربی و بعضا ژاپن نه تنها خودداری نکرده ، بلکه استقبال هم نموده و حتی

سیاست های تعصب آمیز و انعطاف ناپذیر رهبران پیش از خود را به نفع اجرای برنامه های بهتر اقتصادی کنار گذاشتند..

وضعیت چین در خلال انقلاب فرهنگی سبب شده بود که یکنه از لحاظ نظامی قابلیت تدافعی داشته باشد و نه آنکه بتواند از ثبات نسبی اقتصادی برخوردار باشد. بنابراین تحت فشارهای داخلی و خارجی ناچار بود بسیاری از ارزش های خود را نادیده انگارد و با دشمنان دیرینه (آمریکا و ژاپن) از در صلح و آشتی درآید. (قوام، ۱۳۸۰: ۲۰۴)

"احتمالا دو عامل عمده، مائو و دیگر رهبران طراز اول چین را در ایجاد رابطه با ایالات متحده تحت تاثیر قرار داد. نخست عامل بیداری رهبران از خواب غفلت درمورد جهان سوم و جنبشهای غیر متعهد بود که چین خوش باورانه آنرا نیروئی جهانی و مستعد برای مقابله با دو ابرقدرت می دانست. و عامل دیگر وضع مخاطره آمیز رابطه چین با اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۶۹ خون سربازان چینی را در مرز شمالی به زمین ریخته بود." (بونایا، ۱۳۶۴: ۲۹۸) لذا در اواخر دهه ۱۹۷۰ چینی ها سعی کردند توازنی میان شوروی و آمریکا بوجود آورند. لذا در دهه هفتاد و درعرصه سیاست خارجی، چین به جهت مصون ماندن ازخطر شوروی ترجیح داد که مبادرت به تغییراتی در سیاست خارجی خود نماید. «دراین استراتژی ترکیبی ازجهت گیری اتکا به خود و تنوع در روابط خارجی خارج از سیستم موازنه قدرت مشاهده می شود.» (قوام، ۱۳۸۰: ۱۹۷)

چین با تعقیب سیاست تنش زدایی، در روابط خود با آمریکا و حتی تا حدودی با شوروی و ایجاد روابط دیپلماتیک با برخی ازکشورهای شرقی، سیاست خارجی خود را بهبود بخشید. اما با این وجود رایحه ایدئولوژیک همچنان در طول این دوره باقی ماند. هرچند که رهبران نسل اول چین از جمله مائو استنباط می کردند که جهان همچنان درانقلاب های کارگری به سر می برد و ملل جهان برای مبارزه با امپریالیست(اشاره به آمریکا) تجدید طلبی مدرن (اشاره به اتحاد جماهیر شوروی) و تمام جنبه های ضدیت با انقلاب ها در جهان با هم متحد شده اند. (Lexian 2003: 3) به هرحال چین "پرده نین" (bamboo curtain) خود را تا زمان ظهور "دیپلماسی پینگ پنگ" درسال ۱۹۷۱ و دنبال کردن سیاست پراگماتیستی پس از مرگ مائو برروی غرب باز نکرد. (ای آزر و چونگ این مون، ۱۳۷۹: ۱۶۴)

درفوریه سال ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا از چین دیدار کرد و در جریان این دیدار مقامهای دو کشور اعلامیه مشترکی را موسوم به اعلامیه شانگهای" را منتشر کردند که امضاء این سند به معنای پایان دوران انزوای چین پس از گذشت قریب به سال. بیست سال محسوب می شد .

در طول دهه ۱۹۷۰ دولت چین با یکسری اهداف ناسازگاری روبرو بود." زیرا رهبران این کشور از یکسو بر اصول و تعلیمات مارکسیسم-لنینیسم تاکید ورزیده اند و از طرف دیگر به سبب نیازهای مبرم تکنولوژیک و اقتصادی مجبوره برقراری روابط گسترده با غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا بوده اند." (قوم، ۱۳۸۰ : ۲۰۵)

در حالیکه هواکوفنگ در ژوئن ۱۹۷۸ همواره خواهان " کاربست کامل" افکار مائو بود اما تنگ شیائوپینگ اعلام می کند: " حقیقت را باید در عمل جستجو کرد." و در طول تابستان ۱۹۷۸، این شعار بعنوان ابزار واقعی مبارزه از سوی تنگ شیائوپینگ بکار می رود. (کلر برژر، ۱۳۶۸: ۲۹۵)

بطور کل در دهه ۱۹۷۰ در خصوص روابط میان چین و آمریکا سه نظریه از جانب نهادهای اصلی قدرت در چین مطرح بود.

*الف - گروه نظامی که لین بیائو، وزیر دفاع و وارث مائو رهبری آنرا به عهده داشت، که امپریالیسم آمریکا را دشمن اصلی دانسته و خواستار بهبود روابط با مسکو بود.

*ب- رادیکالها که توسط جیانگ جینگ همسر مائو و گاردهای سرخ رهبری می شدند، خواستار حفظ سیاست انزواگری در برابر قدرت بودند.

*ج- گروه میانه روها به رهبری چوئن لای(بعنوان بالاترین مقام دولت)، که بر اساس آن شوروی را یک تهدید فزاینده و آمریکا را امپریالیست رو به افول می دانستند. این گروه برای مقابله با سلطه طلبی شوروی خواستار اتحاد با آمریکا بود. و این باعث کمک های ایالات متحده به چین در دوره اصلاحات شد. (آزاد . ۱۳۷۸ : ۲۲۴)

در مجموع روابط جمهوری خلق چین و ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۷۰ با تغییراتی که در کادر نخبگان سیاسی این کشور بویژه پس از برکناری گروه افراطی باند چهار نفره و مرگ مائو و قدرت یابی دنگ شیائو پینگ بوقوع پیوست وارد مرحله جدیدی شد . بگونه ای که دنگ

شیائوپینگ در راستای تقویت پایه های اقتصادی این کشور به گسترش مناسبات با تمامی کشورها از جمله غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا را در راس امور سیاسی خود قرار داد. وی در جواب منتقدین خود عنوان می نمود که برای مبارزه با حشرات نمی بایست درها را به سوی خود ببندیم و خود را خفه نماییم، بلکه باید درها را باز نمود تا از خفگی نمیریم و در عین حال با حشرات مقابله نماییم.

تاثیر افول ایدئولوژی بر سیاست خارجی جمهوری خلق چین

در طی دهه ۱۹۷۰ چین در انتخاب میان ایدئولوژی مائوئیسم و خط مشی واقع گرا و مصلحت اندیش دنگ شیائوپینگ دست و پا می زد. بطوریکه می توان از این دوره به عنوان "دوره انتقالی" نام برد. در کنار این دو نگرش، خط مشی انتقادی لین بیائو از کنفسیوس نیز فرصت یافت که به مدت سه سال بر صحنه سیاسی این کشور غالب باشد. اما با کشته شدن وی در سال ۱۹۷۱ پایگاههای افراطیون انقلاب فرهنگی با کوشش چوئن لای دچار ضعف گردید. بطوریکه "چانگ چون کیائو" یکی از اعضای باند چهار نفره درانتقاد از سیاست ها و گفتارهای دنگ شیائوپینگ می گوید: «جای انکار نیست که پاره ای از رفقای ما فقط از نظر سازمانی به حزب کمونیست پیوسته اند و نه از نظر ایدئولوژیک.» (کلر برژر، ۱۳۶۸: ۲۶۵) در همین راستا هواکونفنگ یادآور شده بود "نادیده گرفتن ایدئولوژیک امری ناپذیرفتنی است." (کلر برژر، ۱۳۶۸: ۲۹۵)

چین نیز در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ دستخوش تغییراتی شد. انقلاب فرهنگی مصیبت بار فروکش کرده بود و دولت چین توجه خود را معطوف به ایجاد ساختارهای داخلی می نمود. همچنین چین جهت دستیابی به بستر بین المللی مناسب از اوایل دهه ۱۹۸۰ دست به اصلاح سیاست خارجی خود زد. و چنین ادعا می شد که چین سیاست خارجی صلح آمیز و مستقلی اتخاذ کرده است که این نوع سیاست خارجی از نحوه تفکر رهبران در مورد سیاست داخلی و موقعیت جهان سرچشمه می گیرد." (Lexian, 2003: 3) در عرصه داخلی باید گفت مشکل افزایش جمعیت و ناتوانی دولت به نیازهای مردم، بویژه از دهه ۱۹۶۰ آنچنان برای آنان بعنوان معضل اساسی بوده که دولت در تامین غذا و پوشاک مردم خود دچار مشکل بوده است.

بگونه ای که جیره لباس نخی در سراسر کشور، با تفاوت‌هایی جزئی توزیع می شد، و اینکه هر نفر سالانه حدود پنج متر پارچه چیره داشت که می توانست با آن یک لباس تهیه کند و مازادش را برای دوختن لباس زیر یا تهیه حوله برساند." و در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که تمایل به تنوع در تولید به تدریج آغاز شد، مغازه ها و فروشگاهها بتدریج ویتترین های خود را از شعارهای سیاسی خالی کردند و نام خیابانها که توسط گارد سرخ به آنها داده شده بود تغییر کرد. (بونوایا، ۱۳۶۴: ۲۳۵)

آنچه مسلم است، جمهوری خلق چین برای جوابگو بودن به جمعیت قریب به یک میلیارد و چهارصد میلیونی باید از چنان توانمندی اقتصادی برخوردار باشد که بتواند تامین کننده حداقل نیازهای معیشتی مردم باشد. لذا کشورهای ایدئولوگ فاقد درآمدهای رانتیری، نمی توانند در این امر موفق باشند.

بطور کل آرمانگرایی سال های ۱۹۴۹ تا اوایل دهه ۱۹۸۰ به شدت سیاست خارجی و داخلی چین را تحت تسلط خود داشت، اما از اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت چین، عزم خود را جزم کرد که اختلافات فی مابین نظام اجتماعی و اصول عقیدتی در سیاست خارجی خود را حل و فصل نماید و از دهه ۱۹۹۰، این رویکرد جنبه آشکارتری به خود گرفت. (Lexian, 2003: 2) لذا سیاست اصلاحی عملگرایانه چین، تلاش نمود بیشتر پاسخگوی ضرورت‌های اقتصادی باشد تا بلند پروازیهای ایدئولوژیک. و چنین ادعا می شد که چین سیاست خارجی صلح آمیز و مستقلی اتخاذ کرده است که نقطه ثقل آن عدم تقابل با ابرقدرتها و ایجاد صلح جهانی می باشد. (Lexian, 2003: 3)

بنا به استنباط "دنگ شیائوپینگ" جهان دو وظیفه جهانی و استراتژیک در پیش رو داشت. یکی مساله صلح و دیگری مسائل اقتصادی و توسعه بود. این نحوه تفکر پایه و اساس تصمیم گیری در سیاست خارجی چین بوده است که براساس آن چین شروع به یک سری اصلاحات کرد که از زمان تاسیس جمهوری خلق چین تا کنون بی سابقه بود و درست در همین زمان بود که دنگ شیائوپینگ ایده خود در مورد فائق آمدن بر اختلافات فی مابین اصول عقیدتی و نظام های اجتماعی در سیاست خارجی و روابط داخلی چین را مطرح کرد. و سپس "جیانگ زمین" بر این ایده دنگ شیائوپینگ یعنی فائق آمدن بر اختلافات فی ما بین اصول ایدئولوژیک از طریق عادی

سازی روابط دیپلماتیک با سایر کشورها صحنه گذاشته شد.. (Lexian , 2003: 6) لذا دولت چین سیاست خارجی واقع بینانه تری در پیش گرفت و از دخالت در هرگونه مشاجرات ایدئولوژیک با سایرکشورها اجتناب نمود.

هانگینگ وانگ در مقاله ایجاد تصویر ملی و سیاست خارجی چین در بررسی سالهای ۲۰۰۲-۱۹۵۴ می نویسد : "در چهل سال اخیر، دولت مرکزی همیشه سعی بر نشان دادن روابط بین المللی چین به جهانیان بعنوان یک کشور صلح طلب در یک کشور سوسیالیستی و پیشرفته و قدرتمند است." (Gying wang , 2002 :.6)

البته چین پس از جنگ سرد در نحوه رفتار و اجرای سیاست خارجی خود با چهار نوع تضاد روبرو می باشد. این چهار نوع تضاد عبارتند از: تجسم خود بعنوان یک قدرت بزرگ در برابر فقر حاکم بر این کشور، علاقه در ارائه "درهای باز" در برابر نگرانی حق حاکمیت خود ، اتکا به اصول در برابر مصلحت گرایی ، دوجانبه گرایی در برابر چند جانبه گرایی. (Xianbo , 2001 :.293)

توسعه روابط جمهوری خلق چین با ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد

هر چند که از اواخر دهه ۷۰ تا ابتدای دهه ۹۰ روابط دو کشور تحت الشعاع مسائلی همچون تایوان، حقوق بشر، واقعه میدان " تین آن مین" و برخی اختلافات و رقابت های اقتصادی و سیاسی بود، اما روابط نسبتا مستحکم اقتصادی و همکاری های متقابل تجاری ، فنی و اقتصادی بر روابط دو کشور سایه افکنده بود که اختلافات موجود بین آن دو کشور نمی توانست خللی عمیق را در روند رو به گسترش همکاری ها و مناسبات اقتصادی دو کشور وارد سازد. و با فروپاشی شوروی در ابتدای دهه ۹۰، چینی ها نه تنها پرچم از دست افتاده کمونیسم را برنداشته و ادعای رهبری جهان کمونیسم را نمودند. بلکه به گسترش همکاری های خود با جهان غرب و بویژه ایالات متحده را در ابعاد متعدد اقتصادی، تجاری و حتی سیاسی را در دستور کار خود قرار دادند. بطوریکه از ابتدای دهه ۱۹۹۰ تا به امروز چینی ها حتی یکبار هم از حق و تو برخلاف تصمیمات ایالات متحده در شورای امنیت استفاده نمودند.

بهبودی روابط چین و ایالات متحده در شرایطی صورت گرفت که ایالات متحده بعنوان اولین دشمن ایدئولوژیک این کشور از ابتدای دهه ۱۹۵۰ محسوب می گردید. و جالب اینکه آغاز بهبودی این روابط در زمان حیات رهبر ایدئولوگ این کشور یعنی مائو شکل گرفت. وقتی ایالات متحده، متنبه از تجربه جنگ ویتنام در ۲-۱۹۷۱ دست دوستی دراز کرد، پکن مشتاقانه آنرا فشرده که این حاکی از یک سیاست واقع گرائی محض از جانب چینی ها بود، و این سیاست شروع عقب نشینی تدریجی چین از یک سیاست خارجی ایدئولوژیک را نشان می داد.

گسترش مناسبات چین با آمریکا که آنرا زمانی به عنوان پرچمداراستعمار جهانی می دانست و اولین برخورد نظامی را پس از پایان جنگ جهانی اول در خصوص شبه جزیره کره و سپس در ویتنام را داشتند. و چین، دولت آمریکا را متهم ردیف اصلی عدم الحاق تایوان به کشورش میدانست در نوع خود جالب توجه است، که این حاکی از اهمیت اقتصاد، اصل وابستگی متقابل و فشارهای حاصل از نظام بین الملل بعنوان اصل حاکم در روابط بین کشورها می باشد که چینی ها را وادار به رفتاری می نماید که حتی با رقبا و دشمنان خود به سازش و حتی همکاری برسند .

هدف چین از دست برداشتن از رفتارهای خصمانه و براندازانه و گرایش به رفتارهای منعطف و نرم در نظام بین الملل، این است که با ایجاد و حفظ ثبات نظام بین الملل بتوانند به رشد اقتصادی دست یابند. و بدون تردید برای چین، ایالات متحده آمریکا به جهت نقش اول بازیگری در نظام بین الملل از جایگاه خاصی در بین تمامی کشورها برای گسترش مناسبات برخوردار است .

اما اینکه آیا چینی ها در اولویت بخشیدن به سیاست های ایدئولوژیک محور و رشد اقتصادی براساس بازار آزاد کدام را مقدم بر دیگری خواهند دانست؟، شاید نتوان یکی را بر دیگری بطور کامل مقدم شمرد. هر چندکه به نظر می آید این رشد اقتصادی بر اساس بازار آزاد است که از اولویت برخوردار است. ریچارد نیکسون در این خصوص گفته بود. رهبران چین غالبا دو علاقه و نفع متضاد دارند نخست: ایدئولوژی کمونیستی. دوم: بقا، نه تنها بقای فیزیکی، بلکه رشد

اقتصادی و پیشرفت در حکومت. (نیکسون، ۱۳۶۴: ۶۱۹-۶۱۸)

در خصوص سیاست خارجی فعلی چین در مقایسه با عملکردش پیش از دهه ۱۹۸۰ بیستی گفت ، این کشور در درجه نخست جنبه ایدئولوژیک کمتری به خود گرفته است و دوم اینکه سیاست و روابط خارجی دولت چین به دلیل نوع سیاستهای داخلی این کشور نمی تواند بطور کامل جنبه غیر ایدئولوژیک به خود گیرد. و سرانجام اینکه اصل فائق آمدن بر اختلافات ما بین نظامهای اجتماعی و ایدئولوژیک در سیاست خارجی این کشور در مقایسه با عملکرد قبلی اش در واقع نوعی پیشرفت به حساب می آید و این بدان معناست که چین اکنون مایل است مادامی که منافع اولی اش در خطر نیفتاده به جای رویارویی با کشورهای غربی به همکاری با آنها بپردازد.

کیم کی هوان می گوید "چین مشکلات اجتماعی زیادی دارد که باید با آنها کنار بیاید. این کشور می خواهد که در چارچوب بین المللی موجود کار کند.. در نتیجه من فکر نمی کنم که بتوانیم بگوییم که چین دیگر یک کشور انقلابی و تجدید نظر طلب باشد. چین می خواهد که در درون این سیستم کار کند. اگر بخواهیم اتکای متقابلی را که بین چین و کشورهای دیگر دنیا در حال رشد کردن است را در نظر بگیریم می بینیم که چالشهایی که چین با آنها رو به روست برای دیگر کشورها هم وجود دارد. چیزی که نیاز داریم... یک تبادل نظر بزرگتر است تا به چین کمک کنند تا خیلی از مشکلاتش را حل کند." (Kim Ki-Hwan , 2006: 7)

"رابرت کوپر" در تائید این مساله که چین به هیچ وجه قصد تعارض و مواجه شدن با ایالات متحده آمریکا را نداشته و خواهان همکاری با غرب می باشد، در یک تقسیم بندی سه گانه از دولت ها به سه بخش: ۱- دولتهای پست مدرن: که در شبکه های بین المللی ادغام می شوند و از لحاظ توافقات چند جانبه و یا یکسری موارد را براساس حاکمیت های گذشته در جهان فرا می گیرند. ۲- دولتهای کلاسیک: براساس موارد گذشته از حاکمیت داخلی و خارجی بعنوان مرکز سیاستها تعریف می شوند و ۳- کشورهای ضعیف و در حال شکست ، چین بعنوان بخشی از دولت کلاسیک تعریف می شود که هنوز اهداف جهانی شدن را در سیاست های ملی با حاکمیت جهانی نیاموخته است، اما قادر به شکل گیری در مراحل جهانی و نظارت موثر بر روی نیروهای جهانی می باشد و بر روی اقتصاد داخلی و سیاست ها تاثیر بسزایی دارند. شاید منظوروی این

است که چین قادر به همکاری با کشورهای غربی در سازمان های جهانی می باشد.

(Humphrey and Dirk Messner , 2006 : 6)

نگاه ایالات متحده آمریکا نسبت به جمهوری خلق چین

پس از پیدایش چین کمونیسم در ۱۹۴۹، ایالات متحده آمریکا بدنبال آن بود که نقش برجسته ای را به این کشور در آسیای شرقی بعنوان مانعی در برابر توسعه طلبی های شوروی بدهد. حتی ایالات متحده سهمیه ای را برای مهاجران چینی مقرر نمود و امکان آنرا فراهم نمود که چینی ها بطور قانونی به آمریکا مهاجرت نمایند. حتی پیشتر از آن ایالات متحده به همراه دولت بریتانیا در ۱۹۴۳ در اجلاس قاهره قول دادند که تمامی سرزمینهایی را که ژاپن از چینی ها گرفته بود، مانند منچوری، فرمز و جزایر پیکادور را به آنان بازگرداند. همچنین به آنان وعده داده شد که یکی از ۵ کرسی دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به آنان داده شود که این به منزله موقعیتی برابر با شوروی، ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه محسوب می شد. همچنین آمریکائی ها با عدم حمایت جدی و لازم از چیان کای شک سعی بر بدست آوردن رضایت کمونیست ها را داشتند. ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا با انتشار " کتاب سفید" استدلال کرد که به رغم کمک های اقتصادی و نظامی به ناسیونالیستهای چینی دیگر از آنان حمایت بعمل نخواهد آورد. بنابراین دولت آمریکا با به رسمیت شناختن چین کمونیسم هم از خود یک ژست دوستانه ارائه داد و هم راه را برای تصرف جزیره فرمز توسط کمونیست ها باز گذاشت. اما با وقوع جنگ کره و رودروئی مستقیم نظامی و سیاسی ایالات متحده و جمهوری خلق چین، روابط این دو کشور وارد مرحله جدیدی از خصومت گردید. که به مدت دو دهه کامل (۱۹۷۰) آنرا در بر می گرفت. اما از ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ را می توان به یک دوره انتقالی از روازط سرد و میانه به روابط عالی و گسترده تعبیر کرد. اما با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ روابط دو کشور وارد مرحله جدیدی گردید، بگونه ای که روابط دو کشور بر اساس تهدیدات مشترک و منافع متقابل رقم می خورد. مواردی همچون نیاز به همکاری های اقتصادی، مسائل و خطرات زیست محیطی، خطر رو به رشد بنیادگرایی اسلامی، شکل گیری و گسترش شکل جدید و مخربی از تروریسم و موارد متعددی

دیگر تماما موجب گسترش همکاری های بین دو کشور گردید. البته این احساس نیازمندی، جنبه یک سویه نداشته ، بلکه دولت آمریکا نیز به نحوی خود را نیازمند گسترش مناسبات با چین می بیند . "حکومت بوش علیرغم بکارگیری استراتژی بازدارندگی در قبال چین، همچنین تشخیص داده یود که آمریکا به همکاری و همطرازی چین در تحقق اهداف و منافع ملی خود نیاز دارد. برای مثال، دولت آمریکا از چین در مواجهه با مساله هسته ای کره شمالی و ایران و همچنین در تثبیت اقتصاد جهانی دعوت به همکاری کرده است." (Yongtao , 2006:65)

"رژمن توضیح می دهد که سیاست های آمریکا پس از جنگ سرد چگونه با استفاده از فشار بین المللی مستقیم برمساله حقوق بشر و ایجاد اصلاحات دموکراتیک ونیزبا استفاده ازتاثیر سیاسی غیرمستقیم ، فرایند ادغام هرچه بیشترچین دراقتصاد بین المللی جهانی سازی را بعنوان عاملی در راستای ایجاد دموکراسی درجمهوری خلق چین قلمداد می کنند." (Delisle ,2004 : 199)

در جمع بندی از روابط موجود بین ایالات متحده و چین اگرروابط کشورها را به لحاظ خصومت آمیز بودن به سه دسته اختلاف آمیز، تناقض آمیزو تضادآمیز تقسیم بندی شود که بر اساس آن هر چقدر از سطح اختلاف آمیز، تناقض آمیزو تضادآمیز تقسیم بندی شود که بر بیشتر شود. بنابراین در این قالب روابط آمریکا با چین یک رابطه تناقض آمیز تعریف خواهد شد. (سریع القلم، ۱۳۷۹ : ۶۳-۶۴) امروزه برای ایالات متحده ، چین هم یک رقیب است و حتی یک دوست ، اما دشمن نیست. وحکومت آمریکا نقش مهم چین در سیاست واقتصاد جهانی را پذیرفته است. (Yongtao ,2006:65) و امروزه هر دو کشور به تدریج در ارزشهای بیشتری در امور اجتماعی، اقتصادی و بین المللی با یکدیگر شرکت می کنند..(Yongtao , 2006 :67).

اهمیت انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران به مثابه آخرین انقلاب اجتماعی بزرگ قرن بیستم واقع شده در جهان در چارچوب یکی ازانقلاب های بزرگ محسوب می گردد، زیرا که این رویداد در داخل تغییر و تحولات ماهوی و بنیادی در ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ارزش ها و هنجارهای جامعه ایران پدید آورد؛ تغییراتی که لایه های زیرین نظم سیاسی، اجتماعی و مبانی

ارزشی و فرهنگی جامعه را دگرگون کرد. در سطح بین‌المللی، وقوع انقلاب اسلامی ایران در ابتداء راهبردهای منطقه ای دو ابرقدرت را دستخوش تغییر کرد و سپس باعث تغییراتی در راهبردهای جهانی آنها شد. در رابطه با بلوک غرب، انقلاب اسلامی در کشوری که ژاندارم امریکا در منطقه خوانده می‌شد - یعنی کشوری که باید در مقابل حرکت‌های ضد غربی بایستد - اتفاق افتاده بود و این امر یک خلأ آشکار قدرت در منطقه پدید آورد.

اما مهم‌ترین بازتاب غیرمادی و گفتمانی انقلاب اسلامی در روابط بین‌الملل، احیای نقش دین و مذهب در عرصه بین‌المللی بوده است. بازگشت دین و هویت‌های دینی به روابط بین‌الملل که در قالب دولت‌های دینی، بازیگران مذهبی فراملی و نهادها و سازمان‌های مذهبی صورت گرفته است، بنیاد سکولار روابط بین‌الملل را هم در عمل و هم در تئوری به چالش کشید

ایدئولوژی در جمهوری اسلامی ایران

طبیعتاً دولت‌ها راه‌های خاصی برای تعقیب اهداف و یا منافع خود برمی‌گزینند و این بستگی به میزان بهره‌مندی از عناصر قدرت می‌باشد. ژاپن از طریق صنعت و تجارت، روس‌ها از طریق همکاری نظامی با کشورهای همسایه، آمریکائی‌ها از طریق قدرت اقتصادی، نظامی و نفوذ در سازمان‌های بین‌المللی و ایران از طریق ایدئولوژی مذهبی. لذا تکیه بر عامل ایدئولوژیک مبتنی بر چارچوب‌های دینی این توان را به دولت جمهوری اسلامی ایران داده است تا در برابر بسیاری از تهدیدات مقاومت نماید.

برخی از مقامات ایالات متحده بر این عقیده‌اند که ایران از اسلام بعنوان ابزاری برای تعقیب هدف پنهان خود، یعنی دستیابی به هژمونی سستی‌اش در خلیج پارس، استفاده می‌برد. (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۲۰)

ریچارد کاتم می‌گوید: "با به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی، برای اولین بار ایدئولوژی به یکی از ابزارهای سیاسی ایران تبدیل شد. ابزاری که نه تنها همسایگان مسلمان این کشور را برآشفته می‌کرد، بلکه در اتحاد شوروی نیز با ۵۰ میلیون مسلمان اضطراب زیادی برمی‌انگیخت." (فولر،

۱۳۷۷: ۲۰۳)

اما کاربرد ایدئولوژی در جمهوری اسلامی ایران را می توان در سه مقطع زمانی بررسی کرد. مقطع اول که با اشغال سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران و به دنبال آن آغاز جنگ ایران و عراق شروع می گردد و قریب به یک دهه تا اواخر دهه ۱۹۸۰ ادامه می یابد که در این مرحله شاهد تاثیر گذاری شدید ایدئولوژی انقلابی بر ساختار سیاست خارجی کشور روبرو هستیم. در مقطع زمانی دوم که از اواخر دهه ۱۹۸۰ آغاز و به مدت تقریبا ۱۶ سال بطول می انجامد، به جهت تاثیر فشارهای حاصل از ساختار نظام بین الملل، ضروریات و الزامات ناشی از بازسازی های جنگ و تغییراتی که در کادر نخبگان سیاسی کشور حاصل می گردد، شاهد افول و کاهش ایدئولوژی در عرصه سیاست خارجی هستیم. و در مقطع سوم کارکرد ایدئولوژی که از سال ۲۰۰۵ الی ۲۰۱۳ می باشد که با تاثیر گذاری نسبتا زیاد مبانی ایدئولوژی انقلاب اسلامی بر اصول و تصمیم گیری های سیاسی کشور مواجه می باشیم.

در این دوره اصول سیاست خارجی ایران براساس محورهای نظیر عدالت خواهی، به چالش کشیدن اصول و قواعد بین المللی همچون حق وتو، برخیاز اصول و قواعد حقوق جهانی نظیر حقوق بشر و اصول و قواعد تجارت جهانی، به ارائه تفسیری فراملی با تاکید بر امت گرایی و حمایت از منافع مستضعفین جهانی و حمایت از جنبش ها و نهضت های آزادیبخش و گسترش ارزش های انقلاب اسلامی، بدنبال ایجاد نظامی عادلانه بین المللی شکل گرفت در یک جمع بندی می توان گفت، سیاست خارجی ایران در دوره های اول و سوم بیشتر ناشی از التهاب انقلابی و الزام ایدئولوژیک بوده است، و نه منبعث از مطالعات بنیادین در مورد امنیت و منافع ملی.

در این دوران بویژه در دوره اول، گفتمان ارزش محور بنیانهای سیاست خارجی ایران را شکل بخشید و نوعی فاصله میان ایران با جهان بیرون را بوجود آورد. تجهیز ایران به یک ایدئولوژی آرمانی در کنار درآمدهای نفتی به حدی است که حتی فشارهای سیاسی بین المللی تا امروز آنچنان که باید و شاید نتوانست حکومت ایران را متقاعد سازد که خود را با معیارهای جهانی منطبق سازد. به نظرمی رسد هم اسلام و هم نفت، (و به عقیده نگارنده در کنار آنها حس بزرگ

بینی ایرانیان) به یک میزان با انقلاب برضد سرمایه داری جهانی و یا گزینش ورود به چنین نظامی هماهنگ هستند." (هینبوش، ۱۳۸۲: ۲۰۶)

ایدئولوژی تجدید نظر طلبانه مذهبی جمهوری اسلامی ایران با ویژگی های رفتاری و کلامی خود ارائه کننده هویتی از ایران در صحنه جهانی گردیده که با فرهنگ غالب جهانی و منطقه ای سازگاری ندارد، لذا به همین جهت سیاست خارجی ایران در مواجهه با ساختار نظام بین الملل با محدودیت هائی روبرو گردید، زیرا آرمان گرایان با ارائه تفسیری از سیاست نه شرقی و نه غربی، شیوه ای تهاجمی در قبال ابرقدرتها تا رسیدن به حذف و معدوم نمودن استکبار جهانی در پیش گرفتند و بر این اساس بدنبال تحقق یک نظم بین المللی بر اساس موازین و معیارهای اسلامی بودند. و از آنجا که در نظام های مبتنی بر ایدئولوژی شاهد اثر گذاری سریع دگرگونی های داخلی بر جهت گیریهای سیاست خارجی می باشیم. لذا با تسلط رادیکالها بویژه از آغاز دهه ۱۳۶۰ (که البته جنگ با عراق به فرایند تجدد ستیزی و ایدئولوژیک کردن فضای جامعه کمک قابل توجهی نمود)، با جریان عظیمی از پوپولیسم و رادیکالیسم ایدئولوژیک بعنوان نیروی بسیج توده ای شاهد هستیم که ضمن شعار ضرورت حل مسائل و مشکلات اقتصادی توده ها، دولت موقت را به محافظه کاری و جلوگیری از گسترش صدهای انقلاب به فرامرزها متهم نمود. لذا خط مشی مبارزه علیه امپریالیسم را سرلوحه کار خود قرار دادند. ادوار مور تیمر در این باره می گوید: "انقلابیون اسلامی ایران و طرفدارانشان در جاهای دیگر، انقلاب را محدود به ایران نمی دانند. (رایت، ۱۳۷۲: ۳۰) و با انتخاب محمود احمدی نژاد در سال ۲۰۰۵ به ریاست جمهوری، یکبار دیگر سیاست خارجی مبتنی بر آرمانگرایی ایدئولوژیک را شاهد هستیم. بطوریکه ویژگی کلی سیاست خارجی دولت نهم بازگشت رادیکالیسم است که مشخصات آن تقویت جایگاه ایدئولوژی، غرب ستیزی و مقابله با هنجارهای بین المللی است.

بررسی سیاست خارجی ایدئولوژیک محور جمهوری اسلامی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا

جمهوری اسلامی ایران تنها کشور منطقه است که با نظم، اهداف و استراتژیهای بلندمدت آمریکا در منطقه نه تنها هماهنگ نبوده و نیست بلکه در بیشتر مواقع و مقاطع زمانی در تضاد بوده است. درخصوص نگرش منفی جمهوری اسلامی نسبت به ایالات متحده آمریکا بایستی به عواملی چند اشاره داشت. از جمله، نگاه منفی ایران از دخالت ایالات متحده در قضیه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حمایت گسترده این دولت از رژیم محمدرضا پهلوی، حمایت این کشور بطور مستقیم و غیرمستقیم از عراق و گروههای مخالف جمهوری اسلامی ایران، تحریم اقتصادی ایران و بلوکه کردن دارائی های ایران توسط ایالات متحده .

اما بدون شک آغاز بحران در روابط ایران و آمریکا درحادثه اشغال سفارت آمریکا و اقدام دانشجویان موسوم به خط امام در گروگانگیری اعضای این سفارتخانه جستجو نمود. "هرچند که بحران گروگان های آمریکایی، مردم را با یکدیگر متحد کرد و باعث تقویت موقعیت بنیادگرایان به بهای تضعیف میانه روها گردید." (هیرو، ۱۳۸۶ : ۶۲) و این گروگانگیری دولت آمریکا را شرمسار کرد، ولی این امر در مقایسه با از دست دادن منابع درآمد حاصل از تحریم تجاری و بلوکه شدن ذخایر ایران از سوی دولتهای غربی، انزوای سیاسی، از دست رفتن پرستیژ بین المللی و منطقه ای، متهم شدن ایران به نقض حقوق دیپلماتیک، خرابکاری و تروریسم و حقوق بشر، دستاوردی کوتاه مدت داشت. این بحران در کوتاه مدت به سود ایدئولوژی بود ولی در بلند مدت نیز آسیب دید. (اخوی، ۱۳۷۹ : ۲۷-۲۶)

تأثیر افول ایدئولوژی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در تحلیل سیاست خارجی ایران در ابتدای دهه ۹۰ بایستی گفت که جمهوری اسلامی ایران برای حل و فصل مشکلات و موضوعات خود در سیاست خارجی با سه واقعیت مهم روبرو گردید. که این سه واقعیت نیز در دولت هاشمی رفسنجانی وهم در دوره ریاست جمهوری خاتمی مورد توجه قرار گرفته بود.

واقعیت اول اینکه، نظام بین الملل دیگر آن نظام مبتنی بر دو قطب سنتی نبود. بلکه نظام جدید براساس وابستگی متقابل عمل می نماید. بنابراین ایران فاقد توانمندی لازم برای تغییر وضع موجود می باشد و نمی تواند خارج از ساختارهای بین المللی موجود عمل نماید.

دوم اینکه، ایران کاملاً بر مشکلات عمیق اقتصادی خود در دوران پس از جنگ آگاه بود. بنابراین برای بازسازی اقتصادی خود نیاز همه جانبه ای به نظام اقتصادی غرب داشت. و سوم اینکه، دولت ایران به ضرورت استفاده از سرمایه های خارجی پی برده بود. بنابراین برای رفع مشکلات اقتصادی چاره ای جزء تلاش در جهت ایجاد ثبات برای حوزه داخلی، منطقه ای و فرامنطقه ای برای جذب سرمایه گذاری نداشت. عبارتی باید ظهور خط عمل گرائی در ایران را ناشی از شرایطی دانست که در چارچوب آن دولت ایران می تواند خود را با جهت گیری نظام بین الملل تنظیم هماهنگ نموده تا توسعه اقتصادی، سیاسی و نظامی مطلوب تحقق یابد. (احتشامی، ۱۳۷۸:

(۱۲۹)

از نظر دولت هاشمی رفسنجانی، در کشورهای درحال توسعه ای همچون ایران، ارتباط با اقتصاد و تجارت جهانی، گسترش مبادلات تجاری، کوچک کردن حجم دولت، تسریع روند خصوصی سازی، جذب سرمایه های خارجی و ایجاد تکنولوژی خارجی و همکاری با نهادها و موسسات بین المللی می بایست در اولویت برنامه های اقتصادی ایشان قرارگیرد. لذا " از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ مبنای ایدئولوژی ضعیف ترشد .

اما سیاست تنش زدائی آقای خاتمی حاکی از تلاش وی به منظور رهائی از بن بست ها، نارسائی ها و نابسامانی هائی بود که کشور در بعد داخلی و سیاست خارجی بدان دچار شده بود. (باوند، ۱۳۸۰ : ۱۲۷) " لذا سیاست تنش زدائی خاتمی که مبتنی بر گفتگو و مفاهمه و براساس نگرشی واقعگرائی بود، با توجه کمتر به مسائل ایدئولوژیکی بحث همگرائی و همکاری را در دستور کار خود قرارداد. از سوئی دیگر با توجه به سرعت گرفتن فرایند جهانی شدن بویژه در عرصه های فرهنگ و اقتصاد از یکسو، و با افزایش قشر جوان ، بویژه تحصیلکرده و بدنبال آن بالا رفتن سطح خواسته های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان، دولت خاتمی را به نوعی وادار نمود که

نه تنها در عرصه سیاست داخلی بلکه در سیاست خارجی بر اساس یک نگرش واقعگرایانه حرکت نماید.

شکل گیری نگاه نوین به ایالات متحده در دوره اصلاحات

دولت ایران در این دوره با گفتار همزیستی و تنش زدائی و صلح جهانی نه تنها موجب تأمل جهانیان نسبت به چرخش ایجاد شده در سیاست خارجی ایران گردید، بلکه نگاه جهانیان نسبت به ایران چالش گر را تا حد بسیار زیادی تغییر داد. و جمهوری اسلامی نشان داد که میل به کار کردن با دول دیگر در کارکردهای اساسی خود دارد. (Byman & Shahram Chubin, 2001:2) تا جائیکه محمد خاتمی در مصاحبه تلویزیونی با خانم کریستین امانپور گزارشگر شبکه "سی.ان.ان" آمریکا در ۲۳ آذر ۱۳۷۶ خواستار برچیده شدن دیوار بی اعتمادی بین دولتهای ایران و آمریکا شد. بگونه ای که وی از آبراهام لینکلن به جهت نقش اساسی و عمده وی در لغو بردگی با عنوان "شهید" یاد نمود. و متقابلاً نیز کلیتون انتخاب خاتمی را نقطه امیدی جهت پایان بخشیدن به قهر وجدائی دو کشور ایران و آمریکا محسوب تلقی نمود. و آمریکا در جهت ابراز امیدواری از سیاستهای ایران توسط خاتمی "در دسامبر ۱۹۹۹ اجازه تعمیر موتور هفت هواپیمایی ۷۴۷ ایران را صادر کرد." (Katzman, 2003:9)

همچنین خانم مادلین آلبرایت در سخنرانی خود در ۱۷ مارس ۲۰۰۰ تسهیل تحریم تجارت برای اجازه دادن واردات میوه های مغزدار، خشکبار، قالی و خاویار از ایران به آمریکا را اعلام کرد. ورود خاویار ایران به آمریکا در می ۲۰۰۰ آغاز شد (Katzman, 2003:10) "همچنین در پی تقاضای یک شرکت آمریکایی در سال ۱۹۹۸ مبنی بر فروش محصولات کشاورزی به ایران، دولت کلیتون در آوریل ۱۹۹۹ اعلام کرد که می تواند، برپایه مورد به مورد، به فروش تجاری غذا و محصولات پزشکی به کشورهای خاصی که در آنها تحریم های تجاری یک جانبه آمریکا در حال اجرا هستند (ایران، لیبی و سودان) مجوز دهد.. (Katzman, 2003:9)

آلبرایت که با پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ایران در مارس ۲۰۰۰ دلگرم شده بود سخنرانی دیگری در ۱۷ مارس همان سال ارائه کرد که به دخالت‌های بی جای آمریکا در گذشته

در امور ایران اعتراف کرد، تحریم ها را در مورد بعضی از اقلام وارداتی ایران تخفیف داد، و قول داد جهت حل مشاجرات مطالبات معوقه اقدام به عمل آورد. ایران از این اقدامات استقبال کرد اما آنها را برای توجیه شروع گفت‌وگو ناکافی خواند. هرچند که ایران پیشنهاد آمریکا برای دیدارهای کنسولی توسط ماموران آمریکایی را رد کرد. (Katzman, 2003:8) اما جمهوری اسلامی ایران موضع خود را در خصوص مساله فرایند صلح خاورمیانه و حمایت از جنبشهای فلسطینی تعدیل نمود. "و خاتمی در طی دیدار نوامبر سال ۲۰۰۱ به سازمان ملل؛ متحد اعلام داشت که ایران صلح فلسطین - اسرائیلی را می پذیرد که مورد قبول فلسطینی ها باشد. "(Katzman, 2003:5) در واقع خاتمیسم با پذیرش پارادایم "صلح و گفت و گو" بجای پارادایم "زور و قدرت" در روابط میان گروههای داخلی یک کشور و همچنین در روابط میان ملت ها، گام مهمی در جهت حرکت به سوی نظام مبتنی بر صلح جهانی برداشت. "(برزگر، ۱۳۸۰ : ۱۶۸) سیاست خارجی ایران در این دوره براساس این فرض شکل گرفت که هیچ دشمن دائمی آنگونه که در دوره های پیش بویژه در دوره رادیکال ها مطرح بود، وجود ندارد. هرچند که اصلاح طلبی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آرمان ها را واقعی تر ساخت اما به واقعگرائی صرف نرسید.

هر چند در پایان دوره آقایان هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی گفت‌وگو منفعتمحوری با استقبال جامعه جهانی روبرو شد و اصل تنش زدائی به مراتب بیش از پیش مورد استقبال جهانیان قرار گرفت، اما نظام از پتانسیل و توانائی افزودن مفاهیمی نوین در سیاست خارجی برخوردار بود اما نتوانست این مفاهیم جدید را عملیاتی کند.

"حکومت هاشمی رفسنجانی عصر بازگشت ژئوپلتیک به سیاست خارجی ایران بود. عوامل عینی آنچنان هیمنه داشتند که توانستند ایدئولوژی را منعطف کنند. اما خاتمی شمشیر را از رو بست، ایدئولوژی را علیه ایدئولوژی بکار برد تا هنجارهای اسلام و لیبرال جانشین اسلام رادیکال شود." (<http://www.shahrvandemrouz.com>)

نگاه ایالات متحده آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران

وقوع بحران گروگانگیری که بدنبال اقدام جمهوری اسلامی ایران درانجام گروگان گیری و اشغال سفارت امریکا شکل گرفت؛ آنچنان بر ذهن ملت و دولت امریکا تاثیر منفی گذاشت که "در یک نظرسنجی عمومی که در سال ۱۹۸۱ از مردم امریکا انجام شده ۵۶ درصد گفتند که وقتی به ایران اشاره می شود بلافاصله واژه گروگان به ذهن متبادر می شود وبسیاری معتقد بودند که شنیدن اسم ایران مسائلی نظیر خشم، نفرت و آشوب و کشوری دشوار و پردرد سر را به ذهن آنها متبادر می سازد." (جرجیس ، ۱۳۸۲: ۸۹)

کاسپار واینبرگر، وزیر دفاع وقت ایالات متحده در زمان ریاست جمهوری ریگان، شیعیان را متعّب ترین و ضد غربی ترین فرقه مسلمین نامید. (جرجیس ، ۱۳۸۲: ۱۳۲) لذا دولت ایالات متحده به منظور ضربه زدن و تحت فشار قرار دادن دولت ایران، فشارهای اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد بگونه ای که نفت ایران را تحریم نمود، کلیه دارائی های ایران را بلوکه کرد، ونوعی تحریم بین المللی را بر ایران تحمیل نمود. و با توجه به اینکه نقطه قوت ایران و رشد و توسعه اقتصادی این کشور متکی به نفت می باشد لذا دولت آمریکا سعی کرد با وضع تحریم های اقتصادی بویژه در صنعت نفت ایران موجب خلل در برنامه های اقتصادی این کشور گردد...همچنین در ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ جیمی کار طبق اجرائیه ۱۲۱۷۰ تمامی اموال بانک مرکزی ایران در آمریکا را مصادره نمود و این اقدام کلیه اموال شرکتهای تحت نظارت دولت ایران را در بر می گرفت. وی همچنین براساس اعلامیه ۴۷۰۲ خواستار تحریم نفتی آمریکا بر علیه ایران شد. زیرا کاهش درآمدهای نفتی می توانست به منزله شوک شدیدی درحوزه عملکرد داخلی و بین المللی این کشور باشد. درحوزه داخلی طبیعتا بر اقتصاد و رفاه مردم تاثیر به سزائی خواهد داشت و در سطح بین المللی و فرا منطقه ای می توانست سیاست های بسط محور این کشور را دچار اختلال نماید. آمریکا با اعمال نفوذ بر موسسات بین المللی نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و غیره موجب شد که این بانکها از ارسال واقعی سرمایه به ایران جلوگیری نمایند. همچنین آمریکا، دیگر دولتها را تشویق نمود تا اعتبارات صادراتی خود را کاهش دهند.» فشارهای اقتصادی ایالات متحده بر موسسات مالی بین المللی از جمله صندوق پول و بانک جهانی به گونه ای افزایش یافت

که توافق قبلی بانک جهانی برای پرداخت سالیانه ۷۵۰ میلیون دلار برای انجام برنامه های عمرانی و صنعتی در ایران را در دو مرحله کاهش داد. (<http://www.aftabnews.ir>)

در بعد نظامی آمریکا در پایان سال ۱۹۷۹ و در باقی مانده دوره ریاست جمهوری جیمی کارتر اعلام کرد که برای حفظ منافع خود یک نیروی واکنش سریع تشکیل می دهد که این امر به معنی روی آوری مجدد آمریکا به مداخله مستقیم نظامی بود. سپس حجمی از فشارها علیه ایران را آغاز کرد، محاصره اقتصادی، حمله نظامی نافرجام به طبرس، طراحی کودتای نوژه، تحریک عراق به آغاز جنگ و همراهی با این کشور در طول جنگ علیه ایران و نهایتاً سیاست مهار ایران، که این سیاست تدوین گردید. حتی در زمان بیل کلیتون که به نظر در پنج ماه اول ریاست جمهوری بیل کلیتون می رسید ابعاد تخصص به شکل قابل توجهی بین دو کشور رو به کاهش گذاشته باشد اما وارن کریستوفر وزیر امور خارجه وقت گفته بود اقدامات دولت ایران را بعنوان تهدیدی علیه منافع آمریکا و امنیت بین المللی این کشور تلقی کرده و آمریکا خود را موظف به توقف این رفتارها می داند. (عنادی، ۱۳۸۵: ۳۰۷)

همچنین در پی حرکت برخی از نمایندگان مجلس ایران برای ایجاد مجدد روابط با آمریکا، رهبر ایران آیت اله خامنه ای در ۳۰ اکتبر سال ۲۰۰۱ با قدرت تمام تهدید کرد که نمایندگانی که جهت این امر تلاش کنند برکنار خواهد ساخت، و این باعث شد صحبت های بهبودی روابط با آمریکا ساکت شود. لذا برخی از نمایندگان در ایالات متحده بر این باور بودند که سیاست خارجی ایران به اعتدال در نیامده و اینکه ایران شایسته پیشنهادات دیپلماتیک آمریکا یا تخفیف در تحریم های آمریکا نمی باشد. (ذاکریان، ۱۳۸۴: ۲۳)

همچنین مقامات دولت آمریکا از پشتیبانی مالی و سیاسی تهران از عناصر اسلام گرا در سرزمینهای فلسطین بعنوان اقدامی در جهت اخلال در روند صلح اعراب و اسرائیل ناخشنود شدند. مثلاً پس از آنکه چهار بمب گذار فلسطینی در یک عملیات شهادت طلبانه در مارس ۱۹۹۵ تعداد ۵۹ نفر اسرائیلی را کشتند، یک مقام وزارت خارجه ایران طی اعلامیه ای مسرت بخش، خوشحالی خود را از به بن بست کشیده شدن روند صلح ابراز نمود. او پس از ملاقات با رهبران

فلسطین عضو جنبش حماس و جهاد اسلامی گفت که راه حل صلحی وجود ندارد مگر اینکه اسرائیلی ها به کشورهایی که از آنجا آمده اند، برگردند. (Kifner, 1996: 1) لذا این موضع گیری سبب شد که در آوریل ۱۹۹۵، کلیتون هرنوع تجارت با ایران و هر نوع سرمایه گذاری ایالات متحده در ایران را ممنوع کند. سیاست گذاران ارشد ایالات متحده روشن ساختند که ایران باید بهای نقض هنجارهای ملل قانونمدار را بپردازد. کلیتون گفت، از میان همه دولت های یاغی، ایران معضل خاص برای فرآیند صلح است. کریستوفر این سخن را تأیید کرد و گفت ایران اولین هوادار تروریست هائی است که می کوشند فرایند صلح اعراب و اسرائیل را به کلی نابود سازند. (جرجیس، ۱۳۸۲: ۲۳۰) وی در سخنرانی تبلیغاتی گفته بود "ایران چالش راهبردی و دراز مدت در مقابل ایالات متحده، متحدان ما در ناتو و اسرائیل ایجاد کرده است. ایران بیش از هر کشور دیگر تروریسم را خط مشی خود قرار داده است. ماموران این رژیم تأمین کننده مواد منفجره ای هستند که باعث کشتار سربازان ما در عراق می شود. در همین حال ایران قابلیت خود در زمینه غنی سازی هسته ای افزایش داده، شبه نظامیان شیعه عراقی را مسلح کرده است، تسلیحات حزب اله را تأمین کرده است، به حماس کمک مالی کرده است." (Clinton, 2007:11)

داماتو به هنگام ارائه برنامه خود در مجلس سنا اظهار داشت: "هدف از تقدیم این طرح قراردادن ابزار مناسب در دست کلیتون است که برای جلب حمایت بین المللی برای ایران استفاده کند. متحدان ما باید بدانند که نفت رگ حیاتی ایران است. اگر ما بخواهیم حکومت ایران را متقاعد کنیم که از تلاش های خود برای دستیابی به سلاح های هسته ای دست بردارد و حمایت خود را از تروریسم قطع کند و به نقض وحشتناک حقوق بشر پایان دهد باید امکانات مالی آن را قطع کنیم." (حمیدی نیا، ۱۳۸۱: ۶۵۶) همچنین نومحافظه کاران حامی اسرائیل که پس از پایان دوره ریاست جمهوری کلیتون به قدرت رسیدند به این نتیجه رسیده بودند که مهار دو جانبه کافی نبوده و باید در ایران، تغییر رژیم صورت گیرد. به گفته آنها با سرنگونی صدام و باز گرداندن عراق به یک دموکراسی پویا، آمریکا می تواند تغییرات دور از دسترس تری را چون تغییر رژیم ایران را تعقیب نماید. (عبد اله خانی، ۱۳۸۵: ۱۶۱) چرا که از نظر این دسته از نومحافظه کاران آمریکائی میزان موفقیت و یا عدم موفقیت ایالات متحده در به انجام رسانیدن روند صلح خاورمیانه تأثیر

بسیار زیادی بر نفوذ یا عدم نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه خواهد داشت. حتی پیشتر یک کارمند شورای امنیت ملی آمریکا گفته بود " ایالات متحده با انقلاب اسلامی ایران مدارا و آنرا تحمل خواهد کرد به شرط آنکه هدف آن صرفاً بقا باشد. اما این کشور اجازه نخواهد داشت انقلاب ایران را به بیرون از مرزهای خود گسترش دهد." (عبداله خانی، ۱۳۸۵: ۱۶۰)

نتیجه گیری

با توجه به کم رنگ شدن رایحه ایدئولوژیک در سیاست خارجی چین، به ویژه از دهه ۷۰ و به خصوص از آغاز دوره دنگ شیائوپینگ، امروزه این کشور برای ایالات متحده بعنوان یک دشمن تلقی نمی گردد. بلکه بیشتر در قالب یک رقیب و حتی شریک بین المللی محسوب می شود. و امروزه هر دو کشور نقش مهم یکدیگر را در سیاست و اقتصاد جهانی پذیرفته اند. و به تدریج در ارزش های بیشتری در امور اقتصادی، سیاسی، و حتی اجتماعی و فرهنگی با یکدیگر مشارکت می کنند.

در حال حاضر دولت چین با پیش گرفتن سیاست های واقع بینانه تر سعی کرده از هرگونه مشاجرات ایدئولوژیک با دیگر کشورها اجتناب نماید که اتخاذ این سیاست محافظه کارانه را می توان در سه دلیل تعقیب منافع اقتصادی، تعقیب منافع سیاسی و در نهایت به جهت منافع امنیت دنبال نماید...

اما در خصوص ایران بایستی گفت، از آنجا که ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه سعی بر قبولاندن و نهادینه ساختن هژمونی همه جانبه خود، انجام اصلاحاتی در خاورمیانه در قالب طرح خاورمیانه بزرگ و روند دموکراتیزه کردن منطقه و همچنین خارج ساختن کنترل نفت از دست اوپک را دارد، لذا مطمئنا از جریانات یا کشورهای نی همچون ایران که بخواهند در انجام این اصلاحات کار شکنی و مانع تراشی نمایند ناخشنود بوده و با آنها برخورد خواهد نمود. و این در حالی است که در ایران هر چند که در برخی مقاطع زمانی بویژه در دوره آقایان هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی اندکی از رایحه ایدئولوژیک کاسته شد اما فضای غالب بر نظام حاکم جمهوری اسلامی ایران هنوز رنگ و بوی ایدئولوژیک داشته، لذا هنوز نتوانسته همچون جمهوری خلق چین مناسبات خود را با ایالات متحده بهبود بخشد. که می توان علل زیر را دلیل آن دانست. اول: وجود درآمدهای سرشار نفتی. دوم: عدم فشار اقتصادی ناشی از جمعیت به مانند جمهوری خلق چین سوم: ایدئولوژی بومی انقلاب اسلامی ایران در برابر ایدئولوژی وارداتی چین (کنار گذاشتن و کم رنگ ساختن ایدئولوژی وارداتی به مراتب راحت تر از ایدئولوژی بومی است که

جنبه اعتقادی و ایمانی دارد.) چهارم: ایدئولوژی مذهبی و نئوگراتیک در برابر ایدئولوژی غیر دینی.

منابع فارسی

- آزاد بهنام. جایگاه . (۱۳۷۸) چین در نظام جدید بین المللی. تهران : موسسه انتشارات امیر کبیر
- ای آزر ادوارد و چونگ این مون. (۱۳۷۹) امنیت ملی در جهان سوم . مترجم پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران : انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- احتشامی. انوشیروان . (۱۳۷۸) سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی - اقتصاد ، دفاع، امنیت ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین چی. (تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی .
- اخوی شاهرخ. (۱۳۷۹) "ایدئولوژی و انقلاب ایران " از کتاب انقلاب ایران : ایدئولوژی و نماد پردازی" . گردآورنده باری روزن . ترجمه سیاوش مریدی. (تهران : مقاله. نشر باز .
- باوند ، داود. (۱۳۸۰) . نگرشی گذرا بر سیاست خارجی دولت خاتمی: نویدها و زندهاها " . مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب نظران . جلد اول
- برزگر کیهان . (۱۳۸۰) " خاتمیسم: الگوئی جدید در مناسبات بین المللی " . مجموعه مقالات ارزیابی سیاست خارجی خاتمی از منظر صاحب نظران . جلد اول
- برژر ماریکلر. (۱۳۶۸) . جمهوری خلق چین ۱۹۸۵-۱۹۴۹ . ترجمه عباس آگاهی. تهران: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- بوناویا دیوید.. (۱۳۶۴) . چین ۱۹۸۰ . ترجمه محمد علی رفیعی . تهران: تندیس، سکه .
- جرجیس . فواز ای . (۱۳۸۲) . آمریکا و اسلام سیاسی ، رویارویی فرهنگها یا تضاد منافع . ترجمه سید محمد کمال سروریان . تهران : پژوهشکده مطالعات راهبردی .
- چان آدریان . (۱۳۸۳) مارکسیسم چینی . ترجمه بهرام نوازنی . تهران : موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه .
- حمیدی نیا حسین. (۱۳۸۱) . ایالات متحده آمریکا. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، (۱۳۸۱).
- رایت رابین . (۱۳۷۲) . شیعیان مبارزان راه خدا . ترجمه علی اندیشه.. تهران: قومس

- ذاکریان. مهدی. (۱۳۸۴) " ایران ، خاورمیانه و حقوق بشر آمریکائی ". فصلنامه مطالعات منطقه ای / اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی. سال ششم، شماره ۳-۴.
- سریع القلم، محمود.. (۱۳۷۹) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران : بازنگری و پارادایم ائتلاف. تهران : مرکز تحقیقات استراتژیک
- عبد اله خانی، علی. (۱۳۸۵). رویکرد و طرحهای امریکایی درباره ایران. (تهران : نشر ابرار معاصر تهران. اسفند
- عنادی، مراد. (۱۳۸۵) " ایران ، اروپا و آمریکا: پارادایم رفتار و رابطه ". فصلنامه سیاست خارجی " مرکز چاپ و انتشارات وزارت مور خارجه . تابستان و پائیز. سال بیستم.
- فولر گراهام. (۱۳۷۷) قبله عالم ، ژئوپلتیک ایران. ترجمه عباس مخبر. (تهران : نشر مرکز. چاپ دوم .
- قوام عبدالعلی. (۱۳۸۰) اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل . تهران، نشر سمت . چاپ هفتم.
- قوام عبدالعلی. (۱۳۸۴) "دگرگونی تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در بستر مناظره های روابط بین الملل". دانشنامه حقوق و سیاست، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات تهران. سال اول ، شماره ۳.
- مارش دیوید و جری اسنوکر. (۱۳۸۴) روش و نظریه در علوم سیاسی . ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، (تهران : انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی . چاپ دوم.
- نیکسون ریچارد. (۱۳۶۴). جنگ واقعی ، صلح واقعی . ترجمه علیرضا طاهری. (تهران : ناشر شرکت کتاب سرا، خرداد
- هیرو. دیلیپ ا. (۱۳۸۶) ، ایران در حکومت روحانیون. ترجمه محمد جواد یعقوبی دارابی، تهران . انتشارات باز.
- هینوش، ریموند الویشس. (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه . ترجمه علی گل محمدی . تهران ، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. زمستان .

منابع انگلیسی :

Byman Daniel . Shahram Chubin, (2001).” Iran`s security policy in the post - Revolutionary Era” . Santa Monica: Rand Corporation .

Delisle Jacques . (2004)." Democratization in Greater China ". Elsevier Limited on behalf of foreign policy research institute.

Gying wang Hon. (.2002) "National Image Building and Chinese Foreign Policy "The Maxwell School of Citizenship and Public Affairs .Syracuse University.

Humphre John y and Dirk Messner . (2006) "China and its Impact on Global and Regional Governance". This paper has been prepared with financial support from the DFID CHINA Office.

Hung , Ilen . "The reality of Ideology: Rethinking the early years of PRC Rule”
<http://orpheus.ucsd.edu/chinesehistory/pgp/ellen50sessay.htm>

Katzman Kenneth . , (2003). "Iran : Current developments and U.S . Policy ". Congressional Research Service(CRS),The Library Congress.

kifner, John.(1996)." Roots of Terror :Alms and Arms :Tactics in a Holy war "new york time
<http://www.nytimes.com/1996/03/15/world/roots-of-terror-a-special-report-alms-and-arms-tactics-in-a-holy-war.html?pagewanted=all>

Ki-Hwan Kim " China in the International System"(2006)
http://trilateral.org/download/files/china_internationalsystem.pdf

Lexian Fang. . (2003) ."Is china`s foreign policy Becoming less Ideological? "
university of Durham, U k.

Rodbam Hillary Clinton. (2007) ." security and opportunity for the twenty- first century." Foreign affairs .volume 86 No.6. November / December.

Xianbo Wu (2001)."four contradictions constraining china`s foreign policy behavior ."Journal of Contemporary China .
<http://irchina.org/en/xueren/china/pdf/wxb1.pdf>

Yongtao LIU. (2006) ." American Neocons' Discourse on China: Impacts and Limitations."
http://www.siis.org.cn/Sh_Yj_Cms/Mgz/200602/200872423653U4A4.PDF

Zhenng , Xiaowei . (2003) ." Revolution and tradition: The state – society relationship in Chinese industries 1949- 1952 ".
<http://orpheus.ucsd.edu/chinesehistory/pgp/xiaowei50sessay.htm>

Directorate of Intelligence (2007) ." Intelligence Report, The failure of Maoist Ideology in Foreign policy". (Reference Title: POLO XLIII/ 71)"secret .RSS NO. 0053.71. November 1971 .Approved for Releas.

منابع اینترنتی

جلیل روشندل (گفتگو با شهروند امروز). تقابل ایده و واقعیت.

<http://www.shahrvandemrouz.com/content/5817/default.aspx>

هادی خسروشاهین. "دیپلماسی انقلابی: تداوم یا تغییر".

[http://www.aftabnews.ir/vdcf\(\)cdw6mdyt.html](http://www.aftabnews.ir/vdcf()cdw6mdyt.html)

